

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داستان‌های گازدار

نگارنده:

مسین فغان‌پور گنجی

سال ۱۳۹۱

سرشناسه: فغان پور گنجی، حسین، ۱۳۴۷-
عنوان و نام‌پدیدآور: داستان‌های گازدار / حسین فغان پور گنجی
مشخصات نشر: بابل: حسین فغان پور گنجی، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری: ۸۲ص: مصور (بخشی رنگی)، جدول (بخشی رنگی)
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۹۰۱۸-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: فغان پور گنجی، حسین، ۱۳۴۷-- خاطرات
موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی-- قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره: PIR ۸۱۶۹/غ ۲۵۱۴ ۱۳۹۱
رده‌بندی دیویی: ۸ فا ۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۹۰۲۰۸



نام کتاب: داستان‌های گازدار

نویسنده: حسین فغان پور گنجی

ناشر: مؤلف

طراح جلد: حسن علامه‌زاده

صفحه‌آرایی کامپیوتری: موسسه کیائی (۲۱۹۴۴۶۶-۰۱۱۱)

شمارگان: ۲۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۹۰۱۸-۱

نوبت و سال انتشار: اول- ۱۳۹۱

چاپ:

صحافی:

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

Hossein.1347@yahoo.com

Hfg 1347@gmail.com

آدرس: مازندران، بابل، بلوار حضرت ولیعصر(عج) (کمربندی شرقی)، بوستان ۱۹، آپارتمان گل ۳

همراه: ۰۹۱۱۳۱۱۵۴۷۷

فهرست مطالب

۳۷.....	دختر خانم ۱۲ ساله کجا قایم شد؟.....
۳۸.....	داس و دیوار.....
۴۰.....	شومینه، همینه!.....
۴۲.....	پول بگیر، سخت بگیر.....
۴۵.....	گریه‌های با زجر بدون اجر.....
۴۶.....	اجرای دودکش با اعمال شاقه.....
۴۸.....	جمجمه‌ی گاو.....
۵۰.....	بخاری آتشفشان.....
۵۲.....	پیش قاضی و مَلَق بازی.....
۵۵.....	سرگذشت گاز طبیعی.....
بخش دوم: پیوست‌ها	
۶۱.....	گزیده‌ای از مبحث هفدهم.....
۷۱.....	چگونگی اجرای صحیح دودکش‌ها.....
۷۶.....	یک نمونه از بازرسی انجام گرفته.....
۸۲.....	منابع.....

۷.....	مقدمه.....
بخش اول: داستان‌های گازدار	
۹.....	همراه اول نیز همراهی نکرد.....
۱۱.....	گل‌پرداری دودکن بیار.....
۱۳.....	عروس خانم انبر قندشکن در جهیزیه‌اش نداشت.....
۱۵.....	انفجاری که به خیر گذشت.....
۱۷.....	عوام تا دوش، ملا تا گوش.....
۱۹.....	واقعه شب عاشورا در خانه‌ی پدرم چه بود؟.....
۲۱.....	پرده‌ی هال حالشان را گرفت.....
۲۴.....	کلک صاحب‌خانه نگرفت.....
۲۵.....	خانم خانه بالاخره راستش را گفت.....
۲۸.....	کلک رشتی باعث نشتی.....
۳۰.....	وقتی که صورت مسئله پاک می‌شود.....
۳۳.....	دزد جان.....
۳۵.....	توصیه‌ای به تنها فرزند پسر یک خانم.....

تقدیم می شود...

- به مالکین و مشترکین آگاه و فهیم گاز طبیعی، تجاری و خانگی
- به مجریان عزیز لوله کشی گاز طبیعی تجاری و خانگی
- به مهندسین ناظر گاز طبیعی (همکاران بازرس گاز) تجاری و خانگی

با تشکر از...

پادشاه جهانیان که مرا فرماندار مُلک خویشتم
قرار داده است.

- والدین عزیز و مهربانم که وجودم به برکت آن‌هاست.

- استاد محترم و مشوق راهم؛ عزیزاله محمدپور

- موسسه کیائی که در تایپ و تنظیم این کتاب
همکاری بسیار خوبی داشته است.

- همسر عزیزم که با اکره، پذیرفت تا داستان‌هایم را
نقد کند.

- محمد آقای خوش فکرم که نامی برای کتابم یافته است.

- احمد آقای گُلَم که نقش عاطفی او کمتر از دیگران
نبوده است.

- برادرزاده‌ی اندیشمندم که با اشتیاق فراوان اولین
خواننده‌ی مطالبم بوده است.

- خانم فیاضی که زحمت زیادی برای ویراستاری
نوشته‌هایم متحمل شدند.

- آقای حسن علامه‌زاده که طرحی بر این اثر نوپا زدند.

- آقای سیدمحسن قربانپور گنجی که مسیر این
نگارش را هموار کردند.

- و از همه مهم‌تر، شما عزیزی که هسته‌ی اصلی این
مقصود هستید و من این اثر را نخی قرار دادم تا شاخه
نباتی چون شما داشته باشم.

مقدمه

گاز یکی از هیدروکربن‌های نفتی است که به شکل طبیعی و به وفور در ایران وجود دارد که به موازات صادرات، بخش قابل توجهی از آن هم به مصرف داخلی می‌رسد. گرچه استفاده از گاز به اشکال مختلف (تزریق در چاه‌های نفت، سوخت نیروگاه‌های حرارتی یا کارخانجات ذوب فلزات، سوخت خودروهای دو گانه سوز و غیره) صورت می‌گیرد، اما در سال‌های اخیر به شکل گسترده و در قالب انرژی حرارتی، آسان و فراوان در واحدهای اداری و تجاری و مسکونی سراسر کشور مورد استفاده قرار گرفته است. این اقدام ملی هر چند آسایش و رفاه فراوانی برای مردم عزیز ایران اسلامی به ارمغان آورده است، اما به دلایل گوناگون فنی، اجرایی، نظارتی، سهل‌انگاری و عدم آگاهی عمومی در استفاده‌ی مطلوب از آن، متأسفانه حوادث و ناگواری‌هایی را به همراه داشته است. نویسندگان با توجه به تجربه‌ی بیش از یک دهه فعالیت حرفه‌ای در امور بازرسی گاز خانگی و تجاری که بیش از دو هزار پرونده را شامل می‌شود و ۲۵ سال تجربه علمی و فرهنگی و اجرایی در اداره و هنرستان‌های مختلف آموزش و پرورش، مناسب دیدم تا بعضی از یافته‌های خود را در هنگام بازرسی گاز، به شکل خاطره و در قالب داستان‌های کوتاه همراه با بیان نکات علمی و آموزشی به تحریر در آورم تا به فضل خدا، ضمن استفاده‌ی علاقه‌مندان، در بین خانواده‌ها و همکاران به نقل و قول در آمده، هر چه بیشتر به غنای فرهنگی و آگاهی عمومی مردم عزیز در زمینه‌ی استفاده صحیح از گاز، و کاهش خطرات و ناگواری‌های ناشی از آن منجر شود.

بر این اساس، سعی شده است تا خاطرات در ارتباط با انواع مصرف‌کننده‌ها بیان گردیده و به شکل ساده‌ای موضوع علمی مرتبط با آن نیز آموزش داده شود.

خوشحال خواهیم شد اگر با محبت خویش، میزبان ما باشید و یک بار دیگر «بازرس گاز» را در نشست‌های خانوادگی و محفل‌های دوستانه پذیرا شوید. حکایت‌های ما را بخوانید و برای یکدیگر تعریف کنید و یا اینکه این کتاب را به سبد هدایای خود به دوستان و عزیزان اضافه نمایید. و صد البته با رهنمودهای ارزشمند و خاطراتان در ارتقای کمی و کیفی این اثر همگانی، مددکار ما باشید.

بخش اول
داستان‌های گازدار

همراه اول نیز همراهی نکرد!

هر ماه برای آن‌که در بازندها بین بازرسان گاز هماهنگی لازم وجود داشته باشد و سلیقه‌ها کمتر دخیل شود، جلسه‌ای در ساختمان کانون مهندسين بابل و یا دفاتر نمایندگی گاز بابل و فریدون‌کنار تشکیل و در پایان جلسه، چک‌حق‌الزحمه‌ها دریافت می‌شد و برای آن‌که همه‌ی اعضا، حضور فعال داشته باشند، از مجموع حق‌الزحمه‌ها در یکی از رستوران‌های معروف شهر شام را صرف می‌کردیم و بازرس غایب از این طریق جریمه می‌شد. این جلسات که با مدیریت پیشکسوت بازرسان شهرستان بابل اداره می‌شد، همانند سایر جلسات با تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید توسط یکی از بازرسان - عموماً اینجانب - آغاز می‌گشت. من چند بار از حفظ سوره‌های کوچک قرآن را تلاوت کرده بودم. اما با مدیریت جلسه شرط کردم من بعد قرآنی تهیه گردد تا از رو، تلاوت صورت گیرد و همیشه سوره‌هایی خاص قرائت نشوند. روز مورد نظر فرا رسید و همکار قاری به دلیل بیماری یا مسافرت حضور نداشتند و گزینه‌ی بعدی من بودم؛ چون مهندسان حاضر ترجیح می‌دادند تلاوت آنها مورد بازرسی و زیبایی‌سنجی قرار نگیرد! من گرچه خوش‌صوت نیستم ولی اگر احساس کنم مکلفم، دریغ نمی‌کنم. وقتی آقای رئیس دستور قرائت را دادند، من هم گفتم شرط من رعایت نشد و باز کتاب قرآن نیاوردند. گفتند: انشاءالله جلسه‌ی بعدی! یکی از مهندسين بزرگوار فوراً تلفن همراه خود را که فایل سی جزء قرآن در آن وجود داشت دستم داد. من هم دیگر عذری نداشتیم و استقبال کردم. فکر می‌کنم سوره‌ی مبارکه «التین» را انتخاب کرده بودم؛ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ. همکاران هم تکرار کردند. أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و بعد هم چشم‌ها نیمه بسته و با ژست قاری گونه... بسم‌الله الرحمن الرحيم را هنوز تمام نکرده بودم که تلفن همراه دوست عزیزمان که در حالت وایبر بود، زنگ می‌خورد و تنها شماره‌ی تماس طرف مقابل، در صفحه‌ی تلفن همراه نمایان می‌گردد. من که حسابی زیر ذوقم خورده بود، گوشی را به صاحبش دادم و چشم‌هایم را کاملاً بستم تا تمرکز لازم برای استعانت از حافظه‌ام فراهم کنم و یکی از سوره‌هایی را که به نظر رسید می‌توانم از حفظ قرائت کنم انتخاب کردم. لازم به توضیح می‌دانم که در روان‌خوانی قرآن مشکلی نداشتیم ولی وقتی با صوت قرائت می‌کردم، احتمال مکث یا جا انداختن آیه‌ای وجود داشت. بنابراین با بسم‌الله سوره‌ی «التین»، در حقیقت سوره‌ی «نصر» تلاوت گردید. یکی از همکاران که معمولاً اهل تسبیح و ذکر است و اتفاقاً در آن سال به حج مشرف شده بود، در مجاورت من نشسته بود و به عمد یا طبق عادت، در پایان هر آیه که زمان دم یا نفس‌گیری من بود، آرام آیه‌ی بعدی را با خودش زمزمه می‌کرد و این اقدام ایشان به من خاطر جمعی می‌داد که آیه‌ای را جا نمی‌اندازم. به هر حال سوره‌ی نصر هم تلاوت گردید. وَ " صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ " هم گفته شد و صلوات

پایانی فرستاده شد. من هم به حضار عزیز عرض کردم که این تکنولوژی چه بلایی بر سرم آورده است؟! بعدها قرآن کوچک داخل ماشین را با خودم می‌بردم تا مشکلی نباشد.

توصیه مهم: 

آیات قرآن مجید نور هدایت و برنامه‌ی زندگی است. بنابراین هر قدر میسر باشد تلاوت نماییم و آن را محدود به زمان و مکان خاصی ندانیم.

گل‌پر داری دودکن بیار!



به روستای دونه‌سر بابل رفتیم، یک منزل ویلایی بزرگ در میان یک باغ چند هزار متری مرکبات قرار داشت. در کنار خانه، یک طویله با چند رأس گاو-البته با انبار کاه- و لانه‌ی مرغ و اردک هم دیده می‌شد.

مطابق معمول، مسیر لوله‌های گاز را از سر علمک کنترل و ضمن مطابقت با نقشه‌ی کامپیوتری در دست، پیش می‌رفتیم. مسیر لوله‌ها دور تا دور ساختمان و زیر

آبچک (امتداد شیروانی) و در ارتفاع مناسب اجرا شده بودند. کاه و پر زیادی از شکاف آجر و بلوک اطراف ساختمان آویزان بود.



آواز گنجشکان روی کابل برق و طناب رخت‌آویز و شاخه‌های درخت و سیم‌توری (فنس) حیاط و باغ، غیر طبیعی می‌نمود. گویا به نگاه خیره کننده‌ی من به حریم لانه‌های خود معترض بودند و احساس خطر می‌کردند. از آن‌جایی که منبع غذایی فراوان در این گونه منازل در مرغداری‌ها و کاه‌دان‌ها وجود دارد و بچه‌های تفنگ یا تیرکمان به دست هم نیستند، گنجشکان فراوانی را به راحتی می‌توانی مشاهده کنی. در هر صورت در بیرون ساختمان

اشکالی مشاهده نگردید. دیگر نوبت بازدید داخل فضای ساختمان بود، «یا الله» گویان کسب اجازه کردیم و بالا رفتیم.

تعداد اتاق‌ها زیاد بود و برای هال و پذیرایی و سه اتاق خواب، دودکش و بخاری اجرا شده بود. علاوه بر آن، اجاق گاز و مطبخ و آبگرمکن و تهویه و تک شعله کباب پز هم باید کنترل می‌شد و سر آخر فشار باد سیستم نیز مورد بازرسی قرار می‌گرفت.

دو تا از لوله‌های بخاری به تازگی اجرا شده بودند. ولی سه تای دیگر قدیمی و داخل دیوار هال و پذیرایی و یکی از اتاق خواب‌ها، هنگام ساخت بنا اجرا شده بودند که به سختی کلاhek آنها قابل دیدن از حیاط بود. فکر لانه‌های فراوان گنجشک‌ها افتاده بودم. به خانم خانه که حدود ۶۰ سال سن داشت ولی سر حال و خوش رو و مهربان بود عرض کردم: «حاج خانم! اگر ممکنه برام گل‌پر دود کن و بیار!» ایشان با خوش‌رویی تمام پذیرفتند و به عروس - یا دخترش - که همراه او بود موضوع را ارجاع دادند: «بچه جان برو برای آقای

مهندس گل‌پر دود کن!« ایشان هم بدون معطلی یک آتش‌دان برقی سفید رنگ چینی با حاشیه‌های صورتی را به پریز آشپزخانه زدند و مقداری گل‌پر روی آن ریختند و وقتی دودش بلند شد برایم آوردند. من هم در این فاصله به آرامی درپوش دودکش‌های لوله بخاری را در آورده بودم. معلوم بود که در زمستان از دودکش‌ها استفاده شده است اما در مورد دودکش پذیرایی این طور نبود، چون معمولاً در روستا به دلیل صرفه‌جویی سوخت و دور هم‌نشینی افراد، بخاری‌ها و اتاق خواب مورد استفاده قرار می‌گیرد و به ندرت نیاز می‌شود تا از گرمای اتاق پذیرایی هم استفاده شود. داخل لوله‌ی دودکش پذیرایی یک گنجشک مرده و خشکیده دیده می‌شد. دستگاه برقی را از دست خانم گرفتم و به دهانه‌ی لوله‌ی بخاری‌ها نزدیک کردم. به هر دوی آنها نشان دادم چگونه دود گل‌پر چرخ زنان به سرعت مکیده می‌شود. سپس به دهانه‌ی لوله بخاری پذیرایی برگشتم و گنجشک مرده را به آنها نشان دادم و دوباره با گرم کردن مجدد دستگاه، دودش را بلند کردم. این بار دود به زحمت مکیده می‌شد. حاجی خانم هم احتمال بسته بودن دهانه‌ی لوله بخاری را پذیرفت و باز با خوش‌رویی ادامه داد؛ روی چشم؛ پسرم که آمد می‌گویم برود بالای پشت بام و بررسی کند و سیم‌توری هم روی آن ببندد. خانم جوان که گویا از این آزمایش ما لذت برده است، با تعجب گفت: «دَدِه جان! بی‌خود و شونه مهندس نَنَنَه» (یعنی: مادر جان! بی‌جهت به این‌ها مهندس نگفتند). و مادر هم با این جمله که: «خِدا و شون ره سِلامتی هَدِه و وَنِه زَن و وَچِه‌هایِ وَسِه یَلِه» به ابراز احساسات فرزندش واکنش نشان داد.

👉 یک توصیه:

طبق تجربه خودم، توصیه می‌کنم وقتی برای مدتی، بخاری‌ها را از دودکش جدا می‌کنید، درپوش‌ها را مثل آبکش سوراخ کرده و سرچایش نصب نمائید. این عمل به خروج هوای دم کرده و تهویه‌ی مطبوع اتاق‌ها کمک می‌کند.

عروس خانم انبر قندشکن در جهیزیه‌اش نداشت!

جهت بازرسی به شهرک کبیری در فریدون‌کنار رفته بودم. تقریباً در انتهای شهرک، ساختمان‌هایی با متراژ کوچک، کف کرسی‌دار و از نوع بلوک سیمانی در مجاورت هم قرار داشتند. بعضی از آن‌ها هم نیمه ساخته بودند. از آنجایی که به ساحل دریا نزدیک بود، در حاشیه‌ی خیابان و کوچه‌ها و کنار و گوشه‌های حیاط منزل، ماسه‌های بادی بیشتر از همه به چشم می‌خورد. البته در بیرون دروازه یا حیاط منازل بعضی خانه‌ها که بیشتر بنا گردیده بود، درختچه یا گل وجود داشت. فاضلاب خانه‌ها غالباً در ماسه‌های کنار خیابان و گوشه‌ی حیاط فرو می‌رفتند و علف‌های هرزی هم در اطراف آن‌ها سبز می‌شدند. بچه‌قورباغه‌ها در کنار من به این سو و آن سو می‌پریدند.

به سمت منزل مورد نظر می‌رفتم. غالباً نیاز بود تا پرس و جو شود. در چنین مواقعی مغازه‌داران و آژانسی‌ها بیشتر مورد سوال قرار می‌گرفتند. حتی به لوله‌کشی‌های تازه اجرا شده که به علمک گاز وصل نبودند هم توجه می‌کردم تا شاید تشابهی با نقشه‌ی در دستم پیدا کنم. گاهی هم پیش می‌آمد که فردی سر کوچه ایستاده باشد و چشم به راه بازرس گاز منزل خویش بوده باشد که با دیدن ما به استقبال آمده و سراغ نقشه‌ی خود را از ما گرفته باشد.

به هر حال، ملک مورد نظر را یافتیم و خانم جوانی نوزاد در بغل درب را باز کردند. خودم را معرفی کردم و وارد منزل شدم.

مسیر لوله‌کشی بازدید شد اما برای خواندن درجه‌ی فشار باد با مشکل مواجه شدم. دسته شیر پیدا نبود و از طرفی باید یک‌بار دیگر درجه را از قسمت رابط لوله باز می‌کردم و به یکی از مصرف‌کننده‌های اتاق وصل می‌کردم. به آچار فرانسه نیاز پیدا کردم. گفتم: «خانم اگر ممکنه یک آچار یا انبردست بیارین!» خانم خیلی راحت و خونسرد گفت: «ندارم.» گفتم: «دسته شیر چطور؟» گفت: «نمی‌دونم آقام کجا گذاشته.» در روزها و معمولاً در میان قشر کارگری، آقایان کمتر در منزل حضور دارند و در آن زمان تلفن همراه دست افراد خاصی بود و حتی تلفن ثابت در یک سری از خانه‌ها وجود نداشت. لذا هماهنگی قبلی معنی نداشت. اما بعدها در جلسات هماهنگی با پیمانکاران تاکید می‌شد کروکی‌ها را دقیق‌تر رسم کنند و دسته‌ی شیر را کنار درجه‌ی باد و قابل رویت قرار دهند و یک تلفن ارتباطی از همسایه یا بستگان هم روی نقشه آورده شود و بدین ترتیب مشکلات کمتر می‌شد. به خانم گفتم: «کپسول گاز رو با چی می‌بندی؟» گفت: «مهره‌اش خروسک داره، پیک‌نیک بیشتر استفاده می‌کنم چون پُر کردن و آوردنش برای شوهرم آسون‌تره.» گفتم: «بی‌زحمت از همسایه‌ها تهیه کن!» گفت: «کسی رو نمی‌شناسم.» من هم لج کردم و گفتم: «آخه حتماً باید فشار باد کنترل بشه. لااقل یک انبر قندشکن بده!» لبخندی زد و گفت: «تو جهیزیه من فراموش کردن که بخرن» و قند

شکسته‌ای که با چای و برنج و حبوبات همراه جهیزیه آورده بود، هنوز مانده است، لذا به فکر انبر قند نبوده‌اند.

بیرون منزل رفتیم. خواستم درب یکی از همسایه‌ها را بزنم اما سختم بود، چون بعداز ظهر تابستان و موقع استراحت مردم بود. دیدم یک ماشین پیکان رد می‌شود، جلویش را گرفتم و با انبردست آقای راننده مشکلم را حل کردم. سپس به اولین ابزار فروشی شهر که رسیدم، یک آچار فرانسه با دهانه‌ی بازشوی یک اینچی تهیه



کردم و در کیفم قرار دادم و هنوز هم که هست، در جعبه‌ی ابزار ماشین آن را دارم. بد نیست بدانید در ابتدای دوران بازرسی گاز، یک آپارتمان با وام بانک مسکن خریده بودم و تلفن همراه هم برای خانم ثبت نام کرده بودم، لذا هنوز ماشین نداشتم و خیابان‌های اصلی را با مینی‌بوس یا سواری می‌رفتم ولی کوچه‌ها و خیابان‌های فرعی را پیاده طی می‌کردم.

توصیه:

پیشنهاد می‌شود یک سری ابزار تاسیساتی مثل: انبردست، فازمتر، پیچ‌گوشتی (دوسو و چهارسو)، واشرهای آب، سیم سیار برق و پیچ و رول پلاک و کپسول آتش‌نشانی در انباری یا کمد آشپزخانه داشته باشید، البته کپسول را در جایی مناسب آویزان کنید.

انفجاری که به خیر گذشت

اوایل استخدامم در آموزش و پرورش بود. حدود سال ۱۳۷۳ در شهرستان یاسوج- مرکز استان کهگیلویه و بویراحمد- با عنوان هنرآموز و سرپرست کارگاه اتومکانیک در هنرستان اقبال لاهوری، طرح مناطق محروم را می‌گذراندم. در آن زمان طبق قانون برای کمک به رفع محرومیت چند استان، نیروهایی که استخدام استان‌های برخوردار می‌شدند، حقوق اصلی را از اعتبارات استان خود دریافت می‌کردند، ولی در استان محروم دو سالی را می‌بایست خدمت می‌کردند. البته یک مابه‌التفاوت محرومیت از استان محل طرح نیز دریافت می‌کردند.

از آن جایی که مدیر هنرستان و معاون فنی وی، تحصیل کرده‌ی دانشگاه مازندران و دانشکده‌ی فنی بابل بوده و باجناق هم بودند و هر دو از بابل زن گرفته بودند، خیلی زود به لیاقت من پی بردند و بدین ترتیب سرپرست کارگاه شدم. البته آن‌ها به نوعی پارتی بنده شدند!

آقای معاون برایم تعریف کرد: «آقای مدیر در دوران دانشجویی دختری را پسند می‌کنند و چون برایش سخت بود تا تنهایی به خواستگاری برود، از من خواسته تا همراهی‌اش کنم. بعد متوجه شدیم که عروس خانم خواهر دیگری هم دارند، همچنین مطلع شدیم برخلاف رسم شهر ما که جهیزیه با داماد است، در شهر شما جهیزیه با خانواده‌ی عروس است. معطل نکردم و بعد از او برای خودم هم خواستگاری کردم و بدین ترتیب سربابلی‌ها را کلاه گذاشتیم!» و من هم گفتم: «اصلاً سابقه نداره که یه دختر بابلی به راحتی از خانواده‌اش دور بشه و به هر شکل که ممکنه شوهرشو هم بابلی می‌کنه! در خصوص شما چون دو خواهر جمع‌شون تقریباً کامله و به قول ما برای همدیگه مادرن پس شانس آوردین!» گفت: «حدافل سالی دو بار اونارو به شمال می‌فرستیم. یکبار خودم دو خواهررو به بابل می‌برم و بر می‌گردم و حدود یک هفته‌ی بعد، باجناق می‌ره میارشون.» من هم بابلی بازی در آوردم و گفتم: «کی گفته باجناق فامیل نمی‌شه؟ اگر خواهرها، اصالت بابلی داشته باشن، باجناق‌ها محکوم به فامیل شدن هستن وگرنه روزگارشون سیاه می‌شه!» خلاصه؛ اگر چه برای مهمانی، تعارف ساده‌ای کرده بودند اما به حق نمی‌توانستند ما را در خانه‌ی‌شان سکونت دهند. لذا چند شبی را در مسافرخانه‌ی شهر خوابیدم و به دنبال کرایه‌ی منزل بودم. لیکن چون این شهر دارای دانشگاه آزاد واحد یاسوج بود و دانشجویان غیر بومی زیادی داشت، پیدا کردن اتاق مناسب سخت بود. چند روزی گذشت تا اینکه با یکی از همکاران بهشهری که سه روز در هفته کلاس داشت، در دفتر هنرستان آشنا شدم. وقتی متوجه شد در مسافرخانه می‌خوابم، گفت: «امروز ناهار مهمان من، تا بینم چه کاری می‌تونم برای شما بکنم. یه خونه‌ی دربست در اختیار تعدادی بچه‌های دانشجویست. من هم باهاشون هستم و احتمالاً شمارو هم قبول می‌کنن. چون شهریه دانشگاه و اجاره‌ی منزل براشون مشکله و شما هم

شمالی هستین، هزینه‌ها تقسیم می‌شه.» خلاصه عصری با هم رفتیم و من هم یک جعبه شیرینی گرفتم و مهمان شدم. آن شب گذشت و آقایان بعد از مشورت همدیگر ما را مستأجر خودشان کردند. مدتی گذشت تا این که یک روز که در حال استراحت بودم، صدای مهیبی خواب مرا پریشان کرد. صدا به گونه‌ای بود که هم حالت زلزله داشت و هم حالت رعد و برق!!

دو تا از هم اتاقی‌ها که بیدار و در حال مطالعه بودند، به سرعت به طرف تراس جنوبی رفتند. از سر و صدای وحشت‌آلود و دلداری‌های آن سوی دیوار و روی چارچوب درب بالا رفتن و سرک کشیدن بچه‌های ما، کاشف به عمل آمد که ساکنان خانه شیر اجاق را خوب نبسته بودند و تا ظهر که کسی منزل نبوده، بر اثر نشستی گاز، فضا اشباع شده و پس از مراجعت آن‌ها و زدن کلید برق، انفجار مهیبی رخ داده است. با توجه به این که ضلع جنوبی این ساختمان تعمیر نشده بود و چارچوب درب و پنجره با چند مشت گچ به دیوار محکم شده بود، کاملاً پنجره آشیزخانه همراه با شیشه‌ها به حیاط پرتاب شده بود و صدای -به زعم من رعد و برق- همان خرد شدن شیشه‌های پنجره بوده است. خلاصه آن که این انفجار فقط موج داشت و محکم نبودن پنجره و باز شدن درب ورودی از شدت آن کاسته و به خیر گذشت.

👉 توصیه:

گاهی اتفاق می‌افتد که شب بیداری به سراغمان می‌آید و یا بچه‌ی کوچک ما ناخوش می‌شود و دلایل دیگری سبب می‌شود تا روزمان را خوب آغاز نکنیم و با خواب‌آلودگی و عجله، وسایل‌مان را برداشته و منزل را ترک نماییم تا به سرویس یا محل کار برسیم، مخصوصاً اگر خانم هم شاغل و بچه‌های خردسال همراه ما باشند که بایستی به مهد یا مدرسه یا خانه‌ی پدر و مادر برسانیم. در چنین مواقعی حفظ آرامش و خونسردی و مساعدت دیگران یا همسر لازم و ضروری است، تا زمان از دست رفته مدیریت شود و اشتباهات صورت نگیرد.

استفاده از اجاق گازهای مجهز به ترموکوپل، خطر نشستی گاز و وقوع انفجار در مواقع سررفتن کتری یا غذا یا وزش باد را به حداقل می‌رساند.

عوام تا دوش، مُلّا تا گوش!



بعد از مدت‌ها، فرصتی پیدا شد تا برای شام، به اتفاق خانواده مهمان یکی از دوستان و همکاران قدیمی باشیم. ایشان هم بازرس گاز و کارشناس تاسیسات و هم سرپرست کارگاه کامپیوتر یکی از مدارس است. چند سالی هم هست که در کار خرید و فروش رایانه و لوازم جانبی آن مشغول است؛ لذا با وجود این که ما دیرتر رفته بودیم، هنوز خودش تشریف نداشتند. ما در پذیرایی نشستیم و از

سوی خانم و پسرش، با چای و شیرینی پذیرایی شدیم. به فضای کلی اتاق و تابلوها توجه می‌کردم. چندمنظره‌ی زیبا از کوه با عکس خودش را به دیوار زده بود. دو چشم من در این بین تصویری را به حافظه‌ام سپردند که با آموخته‌های قبلی در تضاد بودند. لذا فکر مرا مشغول کردند تا این که آقای میزبان خودش تشریف آورد. خسته‌تان نکنم. در ضلع غربی دیوار پذیرایی و در ارتفاع ۱۷۰ سانتی‌متری، شیر گاز روشنایی قرار داشت که به روشنایی وصل نبوده و دسته‌ی شیر بر روی آن بسته شده بود. طوری که عمود بر شیر و به سمت بالا قرار داشت و یک تسبیح دور آن انداخته و یک عدد حوله هم بر آن آویزان شده بود.

گفتم: علی آقا! فرض کنید کسی حوله را بردارد و یا کُت و کلاهی به آن آویزان کرده و موقع برداشتن آن‌ها، دسته‌ی شیر یک گردش چند درجه‌ای داشته باشد. در این صورت، دیو در بند، آرام آرام وارد فضای ساختمان می‌شود و بقیه‌ی داستان... انشاءالله کار به تعریف آن نمی‌کشد.

چرا وقتی به شیر مصرف‌کننده‌ای (روشنایی) وصل نیست، درپوش نمی‌زنی و یا لااقل دسته‌ی شیر را در نمی‌آوری؟ خندید و گفت:

متأسفانه این از همان کارهایی است که باید بشود ولی فراموش می‌کنیم و غافل می‌شویم. او را وادار کردم تا در حضور ما حداقل دسته شیر را باز کند و اگر فرصت بعدی پیدا کرد و غافل نشد یک درپوشی هم تفلون‌مالی کند و بر دهانه‌ی آن ببندد.

این‌جا بود که به یاد شعری افتادم؛ «مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟»

و این ضرب‌المثل عامیانه: «عوام تا دوش، مُلّا تا گوش»

توصیه‌ی مهم:

بارها مشاهده گردید که از کلیه‌ی شیرهای گازسوز استفاده نمی‌شود و ممکن است حتی به بعضی از آن‌ها تا مدت‌ها نیاز نباشد؛ مانند روشنایی یا شیر بخاری بعضی اتاق خواب‌ها و پلوپز تک شعله حیاط یا تراس و ... بنابراین بهتر آنست که هم دسته‌ی شیر گاز در آورده شود و هم درپوش نوار تفلون‌پیچی شده، مقابل آن نصب گردد. کمترین اقدام، در آوردن دسته‌ی شیر گاز است.

- مجریان عزیز توجه داشته باشند تا حتی‌الامکان جهت دسته‌ی شیر پایین قرار گیرد.

واقعه‌ی شب عاشورا در خانه‌ی پدرم چه بود؟

روستای ما دارای هشت محله است و هر کدام جداگانه دارای حسینیه و مسجد هستند و در دهه‌ی اول محرم شام‌دهی و عزاداری در آن برقرار می‌باشد. در روز تاسوعا دسته روی از محل ما «معلم‌کلا» آغاز می‌شود و به «دومیرکلا» می‌رسد. از آن‌جا عزاداران را به صورت مستقل با خود همراه می‌کند و به اتفاق به محله‌ی «کمانگرکلا» می‌روند و با همراه شدن دسته‌ی عزاداران کمانگرکلا به «اسوکلا» و بعد «خشک دشت» و سپس به «سادات‌محله» و «کلاگرمحله» و در انتها در مسجد (گلزار شهدا) هر یک از دسته‌ها جداگانه اجرای برنامه می‌کنند تا وقت اذان ظهر برنامه‌ی عزاداری خاتمه یافته و همگی به نماز جماعت می‌پیوندند. بلافاصله با میزبانی مردم این محله -گلزار شهدا- از کلیه‌ی حاضرین به صرف ناهار، مراسم تاسوعا خاتمه می‌یابد و شب عاشورا نیز دسته‌های مختلف از دور و نزدیک به مزار شهدا می‌آیند که این مراسم ممکن است تا صبح طول بکشد و حتی «مکن ای صبح طلوع» نیز اجرا می‌شود. صبح روز عاشورا این دسته‌روی به شکل معکوس صورت می‌گیرد تا پاسخ سلام داده شود. و این دفعه مراسم در (امامزاده طاهر) که یک کیلومتری خارج از محل واقع شده است خاتمه می‌یابد و در آن‌جا نیز جمعیت نماز ظهر و عصر عاشورا را به جماعت برگزار می‌کنند و کلیه‌ی حاضرین با ناهار پذیرایی می‌شوند و غروب نیز مراسم شام غریبان در مزار شهدا با دادن وقت چند دقیقه‌ای به هر یک از محلات آغاز و در پایان با مداحی یکی از مداحان به اوج خود می‌رسد و پایان می‌یابد.

براساس این سنت قدیمی و دید و بازدید دوستان و فامیلان که در طی سال در تهران یا شهرستان‌های مختلف پراکنده هستند و غالباً در این ایام به روستا تشریف می‌آورند، ما هم تصمیم گرفتیم تاسوعا و عاشورا را در روستای مان باشیم. بنابراین وقتی مراسم روز تاسوعا به اتمام می‌رسید، با وجودی که وسیله‌ی نقلیه داشتیم، تصمیم بر آن شد تا منزل پدر من بخوابیم. بقیه‌ی برادر و خواهرانم در روستا ساکن هستند و فقط من در شهر سکونت دارم. قبلاً به دلیل شوفاژ کاری بودن سیستم گرمایشی منزل پدر خانم، ترجیح می‌دادیم خوابیدن منزل ایشان باشیم ولی از وقتی که لوله‌کشی گاز طبیعی در سال ۱۳۸۵ در روستای ما اجرا شد، دیگر مکان فرقی نمی‌کرد. لذا من هنگام غروب بخاری اتاق خواب منزل پدرم را روشن کردم تا شب برای خوابیدن گرم باشد. مراسم شب عاشورا تمام شد و ما هم خوابیدیم. صبح که پدرم برای کاری به اتاق ما آمد، کنار بخاری ایستاده شروع به صحبت با من کرد. ناگهان پدرم ناخواسته به لوله‌ی بخاری دست می‌برد و متوجه می‌شود که کاملاً سرد است و تعجب می‌کند. از من علت را سوال می‌کند، بررسی کردم و دیدم اصلاً لوله در قسمت پایین به بخاری وصل نیست و حداقل ۱۰ سانتی‌متر فاصله دارد. از آن‌جایی که این بخاری به ندرت مورد استفاده قرار می‌گرفت و این اتاق احتمالاً بعد از عید توسط خواهرانم تمیز و مرتب شده بود،

بخاری از لوله جدا شده و ما متوجه نشده بودیم. از سویی دیگر، این اتاق در سه سمت پنجره اجرا شده است که در دو قسمت آن شیشه‌ها شکسته و با پارچه و روزنامه پوشیده بود و هوای سرد نفوذ داشت. لذا گرچه به



دلیل مکش غیر مستقیم دودکش و نفوذ هوای تازه به اتاق، من بازرس گاز و خانواده‌ام (۴ نفر) جان سالم به در بردیم ولی پدرم تا ساعت‌ها بهت زده می‌گفت: یا ابوالفضل(ع)، یا امام حسین(ع) این چه بود که داشت روز عاشورا به سرم می‌آمد ولی به خیر گذشت.

حدود ۱۰ سال قبل هم یکی از پسرانش که کوچک‌تر از من بود، در سانحه برق‌گرفتگی فشار قوی مرحوم شده بود.

👉 توصیه‌های مهم:

- ۱- هرگز منفذها و دریچه‌هایی که برای تأمین هوای احتراق در نظر گرفته شده است با پرده یا روزنامه و کارتن و تابلو و نظایر آن مسدود نشوند.
- ۲- اگر فضای اتاق‌ها کاملاً با درب و پنجره‌ی فیت و بی‌درز بسته می‌ماند، با فاصله‌ی حدود نیم تا یک متر از بخاری یک روزنه به هوای آزاد ایجاد کنید و روی آن را با درپوش آیفونی مسدود کنید یا اینکه نسبت به حذف تکه‌ی پایین چهارچوب درب اقدام کنید تا هوای مصرفی بخاری از این محل تأمین شود.
- ۳- از رابط مناسب استفاده کنید و نسبت به اتصال محکم آن به بخاری و دودکش اصلی اطمینان حاصل کنید.
- ۴- توجه به داغ بودن دودکش پس از روشن کردن وسایل گرمایشی، به اطمینان شما از خروج گاز احتراق به خارج ساختمان کمک خواهد کرد.

پرده‌ی هال، حالشان را گرفت!

بعد از آنکه طرح هدفمندی یارانه‌ها مطرح شد، اجرای سیستم حرارتی مستقل و پکیج دیواری در تراس را

پیشاپیش به مالکین ساختمان توصیه و مشاوره می‌کردیم.



در این ارتباط، یکی از ساکنین شهرک آزادگان بابل که چهار واحد آپارتمانی داشته است، به دلیل مشکل مالی تصمیم گرفت یک واحد را مستقل ساخته و بفروشد. بنابراین از طریق یکی از شرکت‌های مجری **مجاز**، اقدام به قطع انشعاب این واحد از بقیه نموده و بعد از اضافه کردن یک انشعاب آبگرمکن، برای آن

درخواست یک کنتور مستقل کرده بود. نقشه‌ی بازرسی آن هم دست من افتاده بود. از سوی دیگر، تعدادی بازرس جدید به جمع ما اضافه می‌شدند؛ لذا دو نفر از آن‌ها به عنوان کارآموز مرا همراهی می‌کردند. این موضوع خود سبب می‌شد تا بازرسی‌ها اصولی‌تر و بدون گذشت و چشم‌پوشی صورت بگیرد. چرا که به تعبیر من، بی‌دقتی، برای تازه واردها بدآموزی داشت!

یک نسخه از نقشه را به کارآموزان داده بودم و به آن‌ها توصیه کردم موارد آموزش تئوریک را در این پروژه مطابقت دهند و اگر نکته‌ای پیدا کردند، مطرح کنند تا مورد بررسی قرار گیرد. هر یک از آن‌ها در مسیر نظارت با من همراه بودند و بعضاً مطالب کم‌اهمیتی را مطرح می‌کردند.

حتی به آن‌ها خط می‌دادم که در فلان قسمت یک اشکالی نهفته است اما چون بار اولشان بود، راضی کننده نبودند. مالک اصلی ساختمان و آقای مستأجر که واحد مستقل مربوط به ایشان می‌شد نیز ما را همراهی می‌کردند. به آقای مالک گفتم: «محل برش این واحد با جوش معمولی پر شده که اشتباهه و باید مجدداً بریده و با درپوش مخصوص (گپ) زده بشه و برای مجموعه‌ی سه واحد دیگه نقشه‌ی جداگانه تهیه و با عنوان «تغییر سیستم» بررسی و تست بشه تا در بایگانی اداره‌ی گاز این موضوع اصلاح و از چهار واحدی به سه واحدی تغییر داده بشه؛ اگر چه احتمالاً همین کنتور مجدداً برای شما باقی می‌مونه اما این واحد مستقل شده یک کار جدید و تازه به حساب می‌آد و کنتور مستقل دریافت خواهید کرد.» دودکش را بررسی کردیم؛ قدیمی و با کلاهک گرد بود و از سقف هم عبور داده نشده بودند. (قبلاً دستورالعمل‌ها ساده‌تر اجرا می‌شدند).

تا گفتم باید براساس دستور جدید اصلاح شوند، اشک مالک در آمد که: «۱۰۰ تومان داربست؟! تو را به خدا، آقای مهندس بگذرید. تا الان مشکل نداشتیم، انشاءالله بعداً هم نخواهیم داشت.» پذیرفتم که برخلاف مقررات از سقف عبور نکنند و چون سمت خیابان بود و فضای اطراف باز بود، کلاhek را به H تغییر دهند. داخل اتاق، متوجه‌ی علامتی شدم که کارآموزان و مالک به آن دقت نکرده بودند. به قول معروف «آن‌ها می‌دیدند و من پیچش مو». بین آشپزخانه و هال سکوی اُپن قرار داشت و هم هال و هم آشپزخانه سمت خیابان پنجره داشتند. و پنجره‌ی هال به سکوی اوبین خیلی نزدیک بود. دست بر قضا لنگه‌ی سمت آشپزخانه متحرک و سمت دیگر ثابت بوده است. به اندازه‌ی یک کف دست، روی پرده‌ی شیری رنگ هال اثر داغ شده مشهود بود و سماوری در کنار سکوی آشپزخانه به چشم می‌خورد.

به حضار گفتم این خانواده کار ناایمن و خطرآفرینی را مرتکب شده‌اند. آقای مستاجر یکه خورده بود که



منظور من چیست و کارآموزان هم پرسیدند؛ آقای مهندس منظور و دلیل شما چیست؟

داغی روی پرده را نشان آن‌ها دادم و گفتم بدون شک با وصل کردن یک سه راهی به شیر اجاق، یک سماور گازی در این منطقه‌ی سکوی اُپن فعال بوده است و چون این لنگه‌ی پنجره گاهی باز بوده با وزیدن باد، پرده به سماور نزدیک شده و داغ شده است. همیشه این سماور دارای آب

نیست و یا ممکن است پرده روی درپوش سماور بنشیند و آتش بگیرد. حادثه خبر نمی‌کند. آقای مستاجر خجالت زده شد و سر به زیر افکند و چیزی نگفت. من هم با خصلت معلمی خودم رو به کارآموزان کردم و گفتم: **می‌دانیم که به هر شیر مصرف، فقط و فقط باید یک مصرف کننده متصل گردد.** یکی از کارآموزان گفت: راه‌حلی برای این جور مشکل‌ها وجود ندارد؟ سماور گازی که استاندارد است چرا به آن شیر گاز تعلق نمی‌گیرد؟ من هم گفتم ما تابع مقررات مبحث ۱۷ هستیم. این گونه از خانواده‌ها می‌توانند کتری سماوری را روی اجاق گاز جوش بیاورند یا سماور برقی تهیه کنند. لاقبل با نصب یک سه راهی، هر یک را به یک شیر گازی مستقل اتصال دهند تا به هنگام مصرف یکی از آن‌ها، دیگری باز نماند و تازه این بی‌احتیاطی‌ها هم صورت نگیرد.

توصیه‌ی مهم: 

در آشپزخانه و مطبخ، هرگاه به دلیل باز شدن پنجره، شعله‌ی گاز در مسیر باد قرار می‌گیرد. از این رو می‌توانید توری پشه‌بندی را برای پنجره سفارش دهید که ۳۰ تا ۴۰ سانتی متر پایین آن ورق آلومینیوم و بقیه‌ی قسمت بالا توری باشد تا هم هوا عوض شود و هم شعله جان پناه داشته باشد.

کَلک صاحب‌خانه نگرفت



به حومه شهرستان فریدون‌کنار برای بازرسی لوله‌کشی گاز منزلی رفته بودم. صاحب‌خانه حضور نداشت. تماس گرفتم تا خودش را برساند. دقایقی طول کشید. من هم در این فاصله قسمت‌های بیرونی کار را با نقشه مطابقت می‌دادم و به ساختمان و پلاک‌های اطراف توجه می‌کردم. صاحب‌خانه رسید و عذرخواهی کرد که به دلیل سردی هوا و نداشتن نفت و گاز، منزل پدرشان هستند. ما هم پذیرا شدیم و

گفتیم: «حق با شماست.» به داخل اتاق‌ها رفتیم. تقریباً مشکلی مشاهده نشد و بعد از بررسی و تست فشار، روی سکوی آشپزخانه قصد نوشتن تاییدیه‌ها را داشتیم که ناگهان به ذهنم آمد که «این آقا پشت دیوارهای ضلع غربی، هیچ حریمی وجود نداشته است، پس چطور لوله‌ی بخاری دیواری اجرا شده؟» گفتم یک نردبان بیاورید، چهارپایه‌ای آورند. درپوش لوله‌ی بخاری را که در آوردم، حدسم به یقین تبدیل شد. آقای مالک به زعم خویش زرنگی نموده، این دیوار ۲۰ سانتی‌متری را حدود ۱۰ سانتی متر خالی کرده و درپوش را سوری روی آن نصب کرده بود. تا ما هم باورمان شود که سیستم دودکش ردیف است! اما دریغ از لوله بخاری. **برگه‌ی اشکالات** را به جای **برگه‌ی تاییدیه** نوشتیم و دست آقای مالک دادم. گفتم اگر این اقدام شما منجر به حادثه می‌شد، اگر چه من خطا کار بودم، ولی آسیب آن به شما می‌رسید نه من. مالک نیز شروع به خواهش و التماس کرد که آقای مهندس تو را به خدا من گرفتارم، مشکل سوخت و کپسول گاز ما را آواره کرده، شما تأیید کنید، من هم یک فکری می‌کنم.

به ایشان گفتم: به دلیل فریب‌کاری شما در حق خود، خانواده‌تان و من، امکان ندارد امروز کار شما تأیید شود. شما امروز وقت دارید تا همین گوشه و به سمت بالا یک دودکش سقفی اجرا کنید. من هم فردا این تاییدیه شما را تقدیم خواهیم کرد. اما به دلیل اطلاع جناب پیمانکار از موضوع و مشارکت او در این اقدام شما، هزینه‌ی بازدید مجدد را باید ایشان بپردازد.

👉 یک توصیه‌ی مهم:

چون دودکش در سالم و خالص ماندن هوای اتاق نقش مهمی دارد؛ آن را به شوخی نگیرید که احتیاط شرط عقل است و بزدلی نیست!